

فرازهایی از احمد فرید

<http://chistiha.com>

دوش رفتم به در می‌کده خواب‌آلوده
خرقه تر دامن و سجاده شراب‌آلوده
آمد افسوس‌کنان مغیبه‌ی باده‌فروش
گفت بیدارشو ای رهرو خواب‌آلوده

مغیبه‌ی باده‌فروش = عقل کئی

شست‌وشوئی کن و آنگه به خرابات خرام
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

هوسرل تا اینجا آمده است.

[اما] این شستشو یا منطقی است (مانند آنچه هوسرل می‌گوید) و یکی هم عملی است، مانند یاسپرس و هیدگر.

تا وقتی انسان از خود و منطق فناء پیدا نکند، عهد قدیم تجدید نمی‌شود. اگر انسان بخواهد تجدید عهد کند، باید خود را شستشو دهد و به ذات و ماهیت خود برود و این همان «بازداشت احکام» هوسرل است.

به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت

بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد

با این خرابی در آناتی عهد قدیم را استوار می‌کنیم.

دکتر سید احمد فرید

توضیح تنظیم کننده:

هوسرل (چنانکه پیداست) متذکر «عهد قدیم» نمی‌شود و شستشویش منطقی است و از «خود» و «منطق» فناء پیدا نمی‌کند بلکه شاید بشود گفت (صرف‌نظر از ادواری که برای فکر او قائلند، بالجمله) می‌خواهد «عهد دکارتی» را تجدید کند.

t.me/DrFardid

لفظ «دهر» که به معنی وقت و روزگار آمده و در قرآن نیز در چند مورد و از جمله در اشاره به عقیده‌ی کسانی که می‌گفته‌اند: «و مایه‌لکنا الاّ الذهر (24:45)» که شاید همان زروانیان باشند، بکار رفته است. فارسی آن «دیرند» و با کلمه‌ی فرانسه *durée* که از ریشه‌ی لاتینی *durare* آمده است، از یک ریشه می‌باشد [=است] و از لحاظ مفهوم و اصطلاح فلسفی نیز با لفظ *durée* در عرف پاره‌ای از فلاسفه‌ی غرب و از جمله در عُرف هائری برگسن فرانسوی -که عقیده‌ی او درباره‌ی زمان با عقیده‌ی زروانیان بسیار نزدیک است- کاملاً مطابقت می‌کند. رودکی می‌گوید: یافتی! تو به مال غرّه مشو/ چون تو بس دید و بیند این دیرند (لغت فرس، ص 101). می‌توان حدس زد که دهر عربی نیز [حاصل] تعریبی از کلمه‌ی «دیر» فارسی و با کلمه‌ی «دیرند» از یک ریشه باشد.

این یادداشت را لطفاً آقای احمد فردید به اینجانب مرحمت کردند.

(هدایت، صادق، گزارش گمان‌شکن، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، 1322، ص 50)

t.me/DrFardid

❏ فردید به روایت منوچهر آشتیانی

❏ بالاخره در جلسات حلقه‌ی فردیده شرکت کردید؟

❏ بله. یک جمعی بود که راجع به لغات صحبت می‌کردند. حدود بیست سی نفر بودند کمابیش، که علاقه داشتند به او. داوری اردکانی بود که خودش را وارث ایشان می‌دانست. امیرحسین [جهانبگلو] بود. داریوش [شایگان]، [داریوش] آشوری و...

❓ بحث فقط درباره‌ی لغات بود یا درباره‌ی فلسفه هم صحبت می‌شد؟

❓ بیشتر بحث‌ها درباره‌ی لغات بود. مکرر می‌گفت من در حدود بیست سی جلد لغت جمع‌آوری کرده‌ام که کسی نیست این‌ها را بیرون بدهد.

❓ بحث‌ها عمیق و پیوسته بود یا پراکنده؟

❓ خیلی خوب بود. البته می‌دانید هیچ سر و سامانی نداشت، هیچ پختگی و انسجامی به مانند تفکر سیستماتیک فلسفی اروپا نداشت. پراکنده‌گویی، اما خیلی زنده و تازه. تازه‌یابی‌ها و تلنگرهای خیلی قوی. مثلاً وقتی می‌گفت که: "آقا جان! این که شما می‌گویید «دوران»، این لغات همان «دیرند» فارسی کهن است که رفته آنجا شده «durée» و «Dauernd».

همین است که در شعر می‌خوانیم: چون تو بس دید و بیند این دیرند. "ما که آنجا بودیم ماتمان برد از این نکته‌سنجی. اولین بار بود که می‌شنیدیم لغت Dauernd- آلمانی همان «دیرند» فارسی بوده. یا می‌گفت لغت -Ästhetik از استهزیای [aesthesia/aesthesia]، از «سهیستن» پهلوی قدیم می‌آید که لغت «سهی» از آن در ادبیات ما مانده. سرو «سهی» یعنی سروی که مشاهده می‌شود، حس می‌شود.

اخیراً دیدم یکی یکجا نوشته که من می‌خواهم برای اولین بار -Ästhetik را «حس‌شناسی» ترجمه کنم. من نوشتم آقای فردید خیلی پیش از این‌ها، این مطلب را گفته.

البته کلاً جلوی ما زیاد وارد بحث فلسفه نمی‌شد. نمی‌دانم ما را قابل نمی‌دانست یا نمی‌خواست کسی جلوی چیز دیگری که عصبانی‌اش کند. یکبار من راجع به لوویت صحبت کردم که فلان چیز را گفته، گفت خیلی خوب! برو آن کتاب «هایدگر متفکر زمانه عسرت» را بیاور ببینم استادت چه گفته که من کتاب را نبردم. کتابی است که لوویت درباره استادش هایدگر نوشته و نقد کرده.

❓ حال به نظر شما، آنچه فردید درباره‌ی هایدگر می‌گفت، معانی خود هایدگر بود یا حرف‌های خودش را به او نسبت می‌داد؟

❓ دقیقاً حرف‌های خود فردید بود. مطلب هایدگر چند لایه برگردان می‌شد، می‌رفت توی تفکر فردیدی، می‌پیچید توی عرفان ابن عربی، باز می‌آمد توی مفاهیم فردیدی.

منبع: کانال آثار و آراء دکتر منوچهر آشتیانی، با حک و اصلاح.

[صادق هدایت] گاهی برخی از نوشته‌هایش را به این حقیر هم می‌داد که بخوانم و از آن‌ها یکی «زند و هومن یسن» است که من در برخی از عبارات آن دست بردم مانند این عبارت دینکرد: «اندر هستی پیدائی» که در آن زمان ذهنم به غلط به مسأله‌ی «بدهت وجود» در فلسفه رفت و آنرا به همین جمله «در بدهت وجود» تعبیر کردم و حال می‌فهمم که مقصود از «هستی پیدائی» -که عبارت است از «خروج هستی از خفا به ظهور» و به عبارت دیگر بیان چگونگی پیدایش جهان است- همان است که در زبان لاتینی به existentia تعبیر شده است، یعنی ظهور و تجلی هستی.

(فردید، سید احمد، اندیشه‌های هدایت، مندرج در: کنیرایی، محمود، [کتاب] صادق هدایت، تهران: کتابفروشی اشرفی و انتشارات فرزین، 1349، صص 398 و 397).

بنظر می‌رسد در این نقل قول آقای کنیرایی از استاد، اشتباهاتی هست از جمله «أبر» در «أبر هستی پیدایی» -عنوان کرده‌ی چهلم مندرج در دینکرد سوم- که به اشتباه «اندر» درج شده.

t.me/DrFardid

Communité جمعیتی است که مدارشان بر ملاحظه‌ی نفع نیست در حالیکه Société جمعیتی هستند که مدارشان بر نفع است. جمعیتی که دینی هستند Société ندارند [بلکه] Communité دارند. به‌کار بردن این کلمات به جای هم، فساد زبان است.

سید احمد فردید

یادداشت‌های دروس، احتمالاً سال 1351

t.me/DrFardid

هر اندازه که در زندگی کارپرداز باشیم برخلاف حیوان دم‌هائی داریم که این رشته‌ی کارپردازانه را می‌گسلد و به نفس وجود می‌رود و دودفعه باز می‌گردد.

انسان را نمی‌شود گفت صرفاً اهل حقیقت است. او موجودی است افتاده میان حق و باطل و حقیقت و بطلان، میان وجودیبینی و موجودیبینی، میان معرفت و غفلت.

روی این اصول علم عین غفلت است و این غفلت هم لازمه‌ی ذات انسان و مأخوذ در تعریف انسان است.

انسان نمی‌تواند علم رسمی نداشته باشد و اصلاً کارپرداز نباشد و با این همه چنان‌که «یکسر موجودیین بودن» تمّای محال است، «یکسر وجودیین بودن» هم همین‌طور است.

سید احمد فرید، یادداشت‌های دروس پدیدارشناسی و فلسفه‌های آگزیستانس، احتمالاً سال 1351

t.me/DrFardid

ملاصدرا تحت تأثیر متافیزیک، مینا را بر هیبت قرار نداده. محال است بدون هیبت به حق رسید. ترس در برابر «ظلمتِ عدم» مختصّ انسان است. گناهی که قبلاً از آن بحث کردیم نمی‌تواند از هیبت جدا باشد. هیبت و تسبیح در مرحله‌ی ضلالت به انسان دست می‌دهد. این حیرت حالی است که در مقابل سبحات جلال به انسان دست می‌دهد. عین گمراهی و ضلالت است ولی در همین ظلمت است که انسان نور می‌یابد.

گفتم که کفر زلفت گمراه عالم کرد

گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید

سید احمد فرید، یادداشت‌های دروس پدیدارشناسی و فلسفه‌های آگزیستانس، احتمالاً سال 1351

t.me/DrFardid

«مطلق شیء» اعم است از شیء مطلق، زیرا مسئله‌ی «نوع» مطرح می‌شود (مثلاً درخت که مفهومش اعم از مفهوم فلان درخت خاص است) لذا در فلسفه بحث از «وجود مطلق» و «مطلق موجود» است.

برای رفتن از موجود به وجود یک راهی است که پیشنهاد کرده‌اند:

در ره نفس کزو سینه ما بتکده شد

تیر آهی بگشائیم و غزائی بکنیم

پرسش از «وجود مطلق» گذشت از مرحله‌ی فلسفی و مستلزم فنای از خود و فنای از خود مستلزم «هیبت» است؛ زیرا در فلسفه پرسش از «وجود موجود» می‌شود و این پرسش از وجود مطلق بعبارتی مستلزم فناست.

سید احمد فرید

آبان‌ماه 1348

t.me/DrFardid

ایده‌آل بشر امروزی «فرار از آزادی» است. بشر اعم از این‌که دفاع از خدا بکند یا رد کند، در حال فرار از آزادی است. این ایده‌آل و دیدار او است. نصب‌العین انسان امروز فرار از آزادی است. انسان در حال «فرار به جلو» است و این فرار به سوی آزادی، فرار از آزادی است. اساساً بشر امروز هر روز بیشتر از روز پیش طوق بندگی را به گردن دارد، طوق تعبد را. این تعبد، «تعبد خود» است. خودش را می‌پرسند؛ حق‌پرستی رفته. از طرفی ذات انسان چنان است که نمی‌تواند موجودی یا وجودی را که حکم محور داشته باشد، حذف کند. پس خودش حق شده است و این «حق خودش بودن» به معنی أنا الحق و مَمَسْتَوَه [mama sattva] و خودبنیادی است.

سید احمد فرید، 1352.

منافع اگر اقتضاء کرد با همیم وگرنه دوستی [در میان] نیست. هیدگر می‌گوید بدون توحید، رفاقت نمی‌شود. دیالوگیسم مارتین بوبر همین است که می‌گوید "دیالوگ بدون «او» نمی‌شود". اگر [قرار است] با هم دوستانه گفتگو کنیم اول باید از سر گفتگو با خدا در آئیم.

بیاموزمت کیمیای سعادت

ز هم‌صحبت بد جدایی جدایی

هم‌صحبت بد «نفس اماره» است و «من اجتماعی» است و همان آگریستانس است، اعم از فردی و جمعی.

رفیفان چنان عهد صحبت شکستند

که گویی نبوده است هیچ آشنائی

قدیم گفته‌اند و در روایت است که [«دشمن‌ترین دشمن تو، خود تو است»] [اما] در دوره‌ی جدید [چنان شده است که] «دوست‌ترین دوست ما، خود ماست». دشمن‌ترین دشمن «منِ دکارت» است و [لی] امروز برعکس شده و هیچ‌کس هم نمی‌تواند از زیرش در برود.

سید احمد فردید، 1350

مجید مددی:

☞ فردید می‌خواست که فلسفه هایدگر را با عرفان اسلامی پیوند بزند؛ برای اینکار او باید ابتدا فلسفه‌ی هایدگر را خوب می‌فهمید و بعد چیزی از آن ترجمه می‌کرد و در نهایت به تلفیق آن با عرفان می‌پرداخت.

❓ به نظر من اگر چیزی از هایدگر می‌فهمید، حتما درباره‌ی آن کتاب می‌نوشت یا سعی در ترجمه‌اش می‌کرد.

❓ شخصیت فردید نیز با هایدگر زمین تا آسمان تفاوت دارد. هایدگر هر چند که با فلسفه‌اش مخالف اما صاحب یک دستگاه فلسفی دقیق است و کتاب‌های مهمی را هم در شرح منظومه فکری خود نوشت و سخنرانی‌های مهمی هم داشت، اما فردید به‌جز سه مقاله در دوران جوانی خود دیگر هیچ نوشت و فکر منسجمی هم نداشت.

❓ متأسفانه چیزی که فردید طرح کرد یا با تعریف و تمجید احمقانه رویه‌رو شد و یا با نقد بنیان‌کن. خود او و طرفدارانش نیز این‌گونه بودند، اگر حرف‌های او به معنای علمی کلمه نقد می‌شد، شاید اکنون وضعیت هایدگر خوانی ایرانیان کمی تفاوت می‌کرد.

❓ متأسفانه در جامعه ما همیشه این‌گونه بوده و ما اصلاً نقد به معنای واقعی کلمه نداشتیم.

<https://goo.gl/rwrHNA>

این‌قلت:

❓ آقای مددی؛ اول باید فهمید، بعد ترجمه کرد، بعد تلفیق کرد؟ چطور با عزل نظر و منفک از سابقه‌ی کلمات و فرادش (tradition)، ترجمه می‌توان کرد؟

t.me/DrFardid

مرگ‌آگاهی یعنی تولد ثانی. هر هنرمند اصیل و هر سیاستمدار بزرگی مرگ‌آگاه است.

در «چهار فضیلت» مرگ‌آگاهی نیست. تاریخ بشر با مرگ آگاهی درست شده. انسان افتاده در عدم است. هایدگر می‌گوید آنکه غافل است فرد منتشر است و این غفلت از مرگ غیر از غفلت حیوان است.

سید احمد فردید، 1350

ما خیال می‌کنیم که «آراء عمومی» و «مشهورات» در مقابل «برهان» قرار دارد، ولی عقل نیز خود doxique است. این عقل همان «عقل فضولی» است که شیخ شبستری می‌گوید و همان «نام و ننگ» حافظ است.

ز دوراندیشی عقل فضولی

یکی شد فلسفی دیگر حلولی

[گرچه بدنامی‌ست پیش عاقلان

ما نمی‌خواهیم نام و ننگ را]

انسان این شجاعت [را] که امروز خواهان پارادوکس [=فراکیش] شده است مدیون فلسفه‌های اگزیستانس است. اگر فلسفه‌های اگزیستانس نبود، حتی اگر تمام محیی‌الدین عربی را می‌خواندیم، باز نمی‌شد از doxa [=کیش، عادت، آراء همگانی] بگذریم. آزادی در فلسفه‌های اگزیستانس، «آزادی از کیش‌داری» است.

سید احمد فردید، 1352

t.me/DrFardid

مسئله این است که آیا بشر امروز به بن‌بست رسیده و به نیست‌انگاری و [به] دور خود چرخیدن گرفتار است؟ آیا مارکسیسم با تمام انسان‌دوستی‌اش بشر را جز به خودبینی بیشتر دعوت نکرده است؟ این مسائل همه در پدیدارشناسی مطرح است. این موضوعات از فلسفه‌ی تاریخ جدا نیست و فلسفه‌های اگزیستانس نمی‌توانند از سیاست و جامعه‌شناسی به معنی شریف کلمه منفک باشند.

سید احمد فردید، 1351

إِنَّ [الرَّبِّكُمْ] فِي أَيَّامٍ دَهْرَكُمْ نَفَحَاتِ الْإِلَهِ فَتَعَرَّضُوا لَهَا.

در این وضع تاریخی [امروز] هم انسان می‌تواند دم‌هائی داشته باشد که از موجود به وجود برود و فلسفه‌ی هیدگر هم جز این نیست. انسان موجود و l'étant را می‌بیند و غافل است و آدم این دنیائی است، مواجه وجود که شد انسان می‌شود و انسان که از حیوانیت خارج شده با همین نفحات است و انسان هیچ‌وقت نمی‌تواند از این نفحات نداشته باشد. انسان گاه از خود می‌پرسد که چیست و از کجا آمده، اما ممکن است یک فردی و یا یک قومی و حتی قومی در یک دوره‌ای چنین پرسش نکنند و سیر از موجود به وجود نداشته باشند و گرد این پرسش‌های ontologique نگردند.

اما گاه و بی‌گاه این سؤال و پرسش مثل زنگی در اعماق وجود انسان طنین می‌اندازد و یواش‌یواش خاموش می‌شود. با این زنگ که به گوش می‌رسد و این پرسش‌ها که من چه هستم و از کجا آمده‌ام، توجه از موجود به عدم می‌رود و با توجه به عدم انسان به اجمال نه به تفصیل- برابر وجود قرار می‌گیرد. این پرسش در حالی‌که انسان از هر چیز ناامید است برایش پیش می‌آید و در این دم‌ها و نفحات، رنگ هر چیز برای آدم عوض می‌شود. مثلاً وقتی موجود بسیار عزیزی را از دست می‌دهیم یک وقت است که آدمی‌زاد تعرّض از این وجود پیدا می‌کند و یک‌وقت تعرّض به وجود پیدا می‌کند؛ لازمه‌ی روی آوردن به وجود روی‌گرداندن از موجود است. هیدگر در رساله‌ی «در ذات حقیقت» در «تعرّض علی» است. Wending به معنی گشت است، Zuwendung تعرّض علی یعنی «به سوی» و Abwendung «از آن» روی برگرداندن؛ یعنی حقّ و باطل.

دکتر سیّد احمد فریدید، 1351

:Transnationalism in Iranian Political Thought

The Life and Times of Ahmad Fardid

Ali Mirsepassi

Cambridge University Press

معرفی کتاب:

معارف، سیدعبّاس، نگاهی دوباره به مبادی حکمت اُنسی، تهران: رایزن، ۱۳۸۰.

¶ مرحوم استاد سیدعبّاس معارف این کتاب را «در بیان افکار حکمی استاد فردید» به رشته‌ی تحریر درآورده است. گرچه ایشان خود معترف است که «آنچه نگارنده [=استاد معارف] نیز در این باب بنگارد، قرین قصور خواهد بود».

¶ البته اثر سخن دکتر فردید در این کتاب آشکار است اما می‌توان گفت که مطالب مندرج در آن، بیشتر گزارش آراء مرحوم استاد معارف است و نه دکتر فردید.

¶ استاد معارف به تفکیک میسٹیک از گنوستیک نزد فردید توجه نداشته و «عدم» و «هیبت» و «سبحات جلال حق» را طرح نکرده‌اند.

¶ طرح بحث استاد معارف همچنان به «وحدت وجود» منجر می‌شود و ترجیح «نظر حکمای اُنسی در باب وجود»، به دکتر فردید بر نمی‌گردد (دکتر فردید بین وحدت وجود و توحید فرق می‌گذارد).

¶ نیز بحث استاد معارف از وجود، همچنان مفهومی است (خلاف آنچه هیدگر مثلاً در درآمد به مابعدالطبیعه و آثار بعد از وجود و زمان بحث می‌کند و دکتر فردید نیز به آن توجه داشته است).

¶ مضافاً موارد دیگری در کتاب مرحوم استاد معارف هست که نه تنها مستند به دکتر فردید نیست بلکه طبق متون و منابع موجود، فردید نظر موافق به آن‌ها نداشته است. فی‌المثل از نظر فردید، در «حضرات خمس» نحوی انتروپومورفیسم هست، حالی که استاد معارف، حضرات خمس را قبول و مطابق نظر جندی، شش بودن حضرات را به مبادی حکماء اُنسی نزدیک‌تر می‌دانند.

¶ جمعا کتاب «نگاهی دوباره...» به ضعف استناد، ضعف تألیف (بواسطه شرایط دشوار مرحوم استاد معارف) و ارتباط ضعیف با تفکر دکتر فردید مبتلاست. گرچه این همه بدان معنا نیست که کتاب ارزشمندی نیست. خواندن این کتاب البته برای متعاطیان فلسفه، از لوازم است.

❑ ویراسته‌ای تازه از کتاب «نگاهی دوباره به مبادی حکمت اُنسی» در سال ۱۳۹۰ توسط نشر پرسش به طبع رسیده است.